



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



25 جولای 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352

پیر بر عصای خود مظنون میشود و او را از خود دور می سازد!

از ورای شرح نکات ده گانه بالا واضح میشود که در مدت قریب به چهار سال که از نظام جمهوری می گذشت، روابط بین رئیس جمهور محمد داؤد و دوست دیرینه او داکتر شرق روبه تکرر رفت و فضای اعتماد بین آنها بطور محسوس برهم خورد. با این حال داکتر شرق موقف رو به ضعف خود را در دستگاه دولت جمهوری عمیقاً درک میکند، با آنکه خودش از انگیزه های اصلی این وضع در دل آگاه است، ولی میخواهد بار مسئولیت آنرا بدوش دیگران بیندازد و می نگارد: «نویسنده [شرق] در اثر مخالفت بعضی از اعضای حزب انقلاب ملی که از طرف تعدادی کثیری از وابستگان شاه از ایتالیا گرفته تا کابل [مثلاً کی ها؟] تحریک و نمی خواستند بعد از محمد داؤد نامی از شخص غیر خاندانی در جرأید، روزنامه ها و رادیو گرفته شود [؟]، به مشکلاتی زیادی مواجه گردیده بودم و برای پایان کشیدنم از قدرت از هیچ اتهامی دریغ نمیکردند، اتهاماتی بی اساسی که عموماً به سر افگندی داوطلبان قدرت می انجامید و همچنان درباره جمهوری خواهانی که با من نزدیکی داشتند، دسیسه میکردند و می کوشیدند تا آنها را از ارادت و نزدیکی با محمد داؤد باز دارند.»

او در ادامه می افزاید: «رئیس جمهور [آنوقت هنوز رئیس دولت بود] بدون مشوره با کمیته مرکزی به بالا کشیدن سید عبدالاله به حیث معاون صدراعظم و عبدالقدیر به حیث وزیر داخله و تقرر چند وزیر از ریزه خواران و عملیه دربار مانند عزیزالله و اصفی و عبدالکریم عطائی عملاً در اتخاذ تصامیم، کمیته مرکزی را نادیده میگیرند و به سیاست دسته جمعی [؟] خط بطلان می کشند. بناءً اکثر جمهوریخواهان از این سیاست دلگیری می شوند و از کمیته مرکزی میخواهند تا دسته جمعی از [صدور] فرامین خارج کمیته مرکزی جلوگیری کنند.» (حسن شرق: "تأسیس و تخریب اولین..."، صفحه 215)

جمله اخیر معنی میدهد که جمهوریخواهان مذکور [!!] میخواهند به این وسیله در برابر رهبر کودتا محمد داؤد قیام کنند و اوامر او را به حیث رئیس دولت و رئیس کمیته مرکزی سیوتناژ نمایند. رئیس دولت با همین احساس تدریجاً بر داکتر شرق مظنون میگردد، طوریکه داکتر شرق خودش در این مکالمه خود با محمد داؤد اعتراف میکند و می نویسد: «روزی که مسوده قانون اساسی تکمیل و به حضور رئیس دولت تقدیم میگردد، اوشان را خیلی خسته و نا آرام یافتم. علت را پرسیدم، فرمودند: "داکتر جان صبح که از خواب بیدار میشوم تا شب وقت خوابیدن از در و دیوار خانه تا دفتر یک صدا شنیده میشود و آن اینکه تو به رفاقت و دوستی خود با من صداقت نداری و اما هیچ گوینده، هیچ دلیل قانع کننده و یا مدرکی برای اثبات ادعای خود ندارند که مرا به صداقت و دوستی تو مشکوک نماید، ولی متأسفانه این گفته ها تکرار و باز هم تکرار میشوند." «شرق می افزاید: «از آنرو بعد از فرموده اش مستعفی شدم [یعنی استعفی دادم] که متأثر شد و آنرا نپذیرفت، ولی سال بعد که از تبلیغات تخریبی دوستان خارجی [؟] و منسوبین شاه خسته شده و از اوشان خواهش نمودم مرا به یکی از سفارت های افغانستان بفرستند، خوشنود به نظرمی آمد.» ("تأسیس و تخریب..."، صفحه 206)

قابل ذکر است که مخالفت داکتر شرق با حزب انقلاب ملی یگانه دلیل کنار رفتن او از قدرت نبود، بلکه او با دیگر شخصیت های شامل کابینه که جاگزین وزرای پرچی شده بودند، (بخصوص با وحید عبدالله، عزیزالله و اصفی، انجیر کریم عطائی و عده ای دیگر) در کشمکش قرار داشت.

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولی

عامل مهم دیگر که فضای اعتماد بین او و رئیس دولت را بیشتر مکرر ساخته بود، همانا تحول در سیاست خارجی محمد داؤد بود. داکتر شرق از یکطرف از سیاست متمایل به غرب و کشورهای اسلامی رئیس دولت رضایت نداشت و از طرف دیگر تشبیه روابط با همسایگان را به نظر انتقادی میدید و با آن چندان همسوئی نشان نمیداد. وقتی محمد داؤد از سفر ایران برگشت، داکتر شرق نزدیکی با ایران را بزعم اینکه هم پیمان با امریکا است، مغایر با سیاست بیطرفی افغانستان میدانست، درحالیکه نزدیکی و دوستی با شوروی را حتی لازمی می شمرد. چنانچه قبلاً نیز تذکار رفت، او در زمینه می نویسد: «با داشتن سیاست بیطرفی فعال، و ایران دارای سیاست یک دنده و یک جانبه و همبسته با ایالات متحده امریکا، برایم نه تنها سوال برانگیز شده بود، بلکه در منجلا ب دست و پا می زدم که قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می کرد و نمی شد باور کرد مردی که در داغ ترین روزهای جنگ سرد ابرقدرت ها بین سال های 1332 و 1341 با چند کشور محدود سنگ تهادب اولین کشورهای بیطرف [غیرمنسلک] را رو به روی ابرقدرت ها گذاشته بود، چگونه امکان دارد قرصه های ایران که هنوز به اصطلاح به شاخ آهویسته بود او را از راه کشیده باشد.» (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنالین، قسمت چهارم، صفحه 6)

داکتر شرق در زمینه می نگارد: «حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و درحالیکه دربار ایران در پیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده امریکا متحد و هم نظر بود از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوانی مالی و دانش استخباراتی، ما را به جایی می برد که سیاست بیطرفی ما را نقض و از کشورهای بیطرف و متحد ما [مقصد شوروی است]، ما را تجرید کند. در سفر ایران متأسفانه هر تعبیر و تفسیر مرا درین باره رئیس دولت با برخلافی با ایران توجیه می کرد. زیرا او از اینکه باور پیدا کرده بودم که جمهوری شدن افغانستان برای نظام شاهی ایران خوش آیند نیست و آنها در تحکیم و پیشرفت جمهوری علاقه ندارند، آگاهی داشت.... از اینکه شاه ایران به مشوره شاه مخلوع افغانستان محمد داؤد را از رفقاییش بر حذر داشته باشد، سندی در دست نیست، اما بعد از بازگشت از ایران از علاقه و اعتمادش به هم سنگرانش کاسته شده می رفت، دیگر به ریاست خویش در کمیته مرکزی دلبستگی نداشت و دیدار شان با اعضای کمیته منحصر شده بود با غوث الدین فائق، و حیدر عبدالله و عبدالقدیر [نورستانی]. و اگر نزدش کمتر می رفتم و اگر صحبت هایم حتی روی موضوعات مورد علاقه خودش کوتاه ترمی بود، مانند گذشته مرا به زود آمدن و تفصیل بیشتر تشویق نمی کرد. متأسفانه همه با هم نمایانگر آن بود که فهمیده یا ناهمیده، محمد داؤد از سر سپرده ترین یاران خویش در روزهای تجرید شدن است.» (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنالین، قسمت چهارم، صفحه 7)

به نظر داکتر شرق در سال 1356 با اعلام انحلال کمیته مرکزی جمهوری، اعضای باقی مانده کمیته در کابل، تحت هر شرایطی که بوده است، با حفظ وفاداری و اطاعت از رهبر کودتا، به دو دسته از هم جدا می شوند:

دسته اول: غوث الدین فائق وزیر فوائد عامه، سید عبدالاله وزیر مالیه و عبدالقدیر وزیر داخله.

دسته دوم: غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی، محمد سرور [نورستانی] و محمد یوسف [قراهی] قوماندانان قوای 4 و 15 زره دار و مولاداد رئیس اداری وزارت دفاع ملی» [دو نفر اخیر الذکر از فراه و جزء گروپ شرق بودند که خود را بطور تاکتیکی نزدیک به رسولی ساخته بودند - کاظم].

به نظر داکتر شرق: «نفرهای دسته اول نظریه موقف اداری که داشتند تماس شان با رئیس جمهور بیشتر و در ضمن از حمایت بیشتر رئیس جمهور هم برخوردار بودند و شاید از همین سبب بوده باشد که بدون مشوره و اعتناء به دیگر اعضای کمیته مرکزی، اقدام به تأسیس حزب انقلاب ملی کرده بودند.» درحالیکه در امور حزب انقلاب ملی حیدر رسولی و عبدالاله بیشتر از هر شخص دیگر نقش داشتند و هر دو باهم همکاری بودند، چنانچه بیشترین وکلای لویه جرگه سال 1355 جمهوری از طریق همکاری همین دونفر به لویه جرگه راه یافتند. جای شک نیست که قدیر نورستانی با عبدالاله نزدیک بود. داکتر شرق باز هم روی سخن را بطرف عبدالاله و رسولی بر میگردداند و می نویسد: «در همین شب و روز بود که رئیس جمهور سید عبدالاله وزیر مالیه را به حیث معاون رئیس جمهور از حلقه کودتاچیان بر می گزیند» و سپس اضافه میکند: «از آنجایی که وی از منسوبین اردو نبود، عضویت وی در کمیته مرکزی جمهوری مورد سؤال کودتاچیان قرار گرفته بود و دسته جمعی از رئیس دولت می خواستند تا در انتخاب اعضای کمیته تجدید نظر شود، اما بر عکس شد.»

در اینجا بار دیگر داکتر شرق شمول رقیب خود - عبدالاله را در کمیته مرکزی زیر سؤال می برد که و به دلیلی که او منسوب به اردو نبود، نباید در کمیته مرکزی شامل می بود، در حالیکه خودش نیز یک شخص ملکی بود. در همین ارتباط داکتر شرق با اشاره به استحقاق رسولی به حیث معاون رئیس جمهور چنین اشاره میکند: «از جانب دیگر بعد از رفتنم به جاپان، همه کودتاچیان انتظار داشتند تا غلام حیدر رسولی که در کودتای تأسیس جمهوریت سهم برارنده داشته بود، به حیث معاون رئیس جمهور مقرر شود، نه احمد یا محمود. متأسفانه این اقدامات باعث می شود تا دسته دوم در مقابل تخریب کاران در اردو بی اعتنا شوند و در جستجوی آن باشند تا در نبود رئیس جمهور قدرت را به دست گیرند.» شرق در ادامه می افزاید: «با درک این واقعیت، کودتاچیان که با عقده مندی از هیئت رهبری رویگردان و در صف مخالفین پیوسته بودند، با تظاهر به پیروی از وزیر دفاع، در تحت حمایت وی قرار گرفتند. از آنرو به جای اینکه دسته دوم متوجه نفوذ مخالفین دولت جمهوری در اردو شوند، برعکس، گروهی های شان را مانند قادرخان که از قوماندانی قوای هوایی بر طرف و عضویت جناح خلق را پذیرفته بود، به ریاست ارکان قوای هوایی و دفاع هوا مقرر می کنند. بدینسان گماشتگان حفیظ الله امین در پناهگاه های مطمئن در کنار نزدیکان رئیس جمهور خصوصاً وزارت های دفاع و داخله، نه تنها لانه می کنند بلکه به نام مخالفین پرچمی ها، از گزند استخبارات دولتی هم به دور می مانند. (شرق: "تأسیس و تخریب اولین...، صفحات 211، 213، 245 و 246)

کودتای ناکام از دوران نظام - مورخ 28/27 سرطان 1354:

در شب های جشن جمهوری که از 26 تا 28 سرطان همه ساله برگزار می شد، ساحه چمن حضوری و کمپ های مربوطه سرتاسر بطور بسیار زیبا چراغان می شد و محافل سرور و شادمانی طبق معمول جشن های گذشته با جمع وجوش خاص مردم و با نوای موسیقی در هر کمپ قصه از خوشی و سرور داشت. در شب دوم جشن سال 1354 ناگهان برق ها در منطقه جشن خاموش شدند و همه جا را تاریکی فرا گرفت. مردم به شور و حرکت غیر معمول افتادند. اما این وضع دیر دوام نکرد و فقط پنج تا ده دقیقه بعد برق دوباره آمد و منطقه همچنان درخشش خود را بازیافت و مردم نیز به خوشی و شادمانی خود ادامه دادند. همه فکر کردند که اینکار به دلیل ایجاد یک مشکل تخنیکي زودگذر بوقوع پیوسته، در حالیکه در پشت پرده دست هایی در کار افتاده بودند تا با یک حمله ناگهانی به کمپ ریاست جمهوری رئیس دولت را از بین ببرند. وقتی آنها آگاه شدند که رئیس دولت محمد داؤد به دلیل مصروفیت در آنشب به کمپ مذکور حضور نیافته بود، لذا آنها از ادامه کار منصرف شدند و به این ترتیب پلان مطروحه ناکام گردید.

روز بعد در مطبوعات از یک مشکل تخنیکي گزارش بعمل آمد و دیگر هیچ سر و صدای در زمینه بلند نشد. اما بعضی ها از احتمال یک کودتا آنهم به ادامه قیامهای ناکام در پنجشیر و لغمان سخن می گفتند و اینکه هدف توطنه گران سوء قصد بجان رئیس دولت بوده باشد، در ذهن هیچ کس خطور نمی کرد. این موضوع بزودی در اذهان مردم به فراموشی سپرده شد، در حالیکه مراجع رسمی خاموشانه در صدد پیگیری آن بودند. برای رئیس دولت مخالفت جناح راست افراطی واضح بود، ولی این بار جناح چپ افراطی مورد سوء ظن قرار گرفت، زیرا تصفیه های پیهم جناح چپ از مقامهای حساس این نگرانی را برای آنها بوجود آورده بود که با این تصفیه ها شاید نقش آنها در دسترسی بقدرت با گذشت هر روز کم و کمتر شده برود و در نهایت هدف نهائی یعنی کودتای نمونه مصر تحقق نیابد.

وقتی داکتر حسن شرق کتاب سوم خود را تحت عنوان "کودتای پنجم سرخ و سیاه" در سال 1394 نوشت، شرحی مجمل از این کودتای ناکام را بیان کرد و آنرا اقدامی توجیه کرد که گویا به رهبری جنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز بر حال نظام جمهوری صورت گرفته باشد. در حالیکه غوث الدین فایق مطالبی را در این مورد به شکل دیگر در کتاب خود گزارش داده و دست داکتر حسن شرق را در آن دخیل و شریک دانست. به دلیل اینکه بسیاری از هموطنان از این رویداد آگاهی ندارند، لازم است مختصر هر دو نظر با اقتباس از مآخذ فوق تقدیم دارم:

نظر داکتر شرق: او پس از اشاره به تلاشهای اخیر مخالفان دولت در حملات پنجشیر و جاهای دیگر مینویسد: «خوشبختانه در اثر تلاش جمهور یخواهان سرانجام آشوبگران نه تنها از هم فرو می پاشند و به هدف های نامقدس خویش نمی رسند، بلکه تعدادی از آنان خصوصاً در آشوب اخیر منکوب، دستگیر و دوباره راهی پاکستان می

شوند. تحقیق از آشوب گران نمایانگر آن بود که توأم با برپا کردن آشوب در ولایات مختلفه و مناطق مورد نظر شان، یکی از جنرالان اردوی افغانستان [؟] که با آشوبگران هم پیمان شده بود، می بایست با افراد زیر فرمان خویش در محفلی که رئیس دولت حضور می داشت حمله ور می شدند که میسر نشد. در پروگرام شبهای جشن جمهوریت، شب دوم جشن دعوتی از جانب رئیس دولت در کمپ جمهوری در صحن چمن حضور تریب داده شده بود. کودتاچیان [؟] اطلاع از چنین خبری را به فال نیک می گیرند و تصمیم گرفته میشود تا در آن شب تعدادی از افراد مسلح (شورشیان) با اسلحه زیر بغلی (اسلحه کوتاه) در اطراف کمپ در بین تماشاچیان کنده کنده ولی نزدیک به هم برای حمله، منتظر هدایت جنرال هم پیمان باشند.»

داکتر شرق خاطر نشان می سازد که: «معمولاً در شب های جشن، رسم گذشت عسکری و اعیاد و غیره یک کندک افراد مسلح در صحن وزارت دفاع ملی خیمه می زدند و تحت فرمان یک جنرال نوکریوال آماده خدمات عاجل می بودند. فاصله وزارت دفاع ملی و کمپ ریاست جمهوری در آن روزها خیلی کمتر از هزار متر بود. آیا در آن شب از همین قطعه برای دستگیری رئیس دولت و غیره استفاده می کردند یا از قطعه دیگری متیقن نیستم.»

به گفته داکتر شرق: «در آن شب یک صاحب منصب وظیفه داشت تا جهت هم آهنگی میان حمله اوران از حضور داشت رئیس دولت در کمپ، جنرال را با خبر و سپس پوره به ساعت 9 شب توأم با قطع سیم های برق به کمپ حمله ور شوند. ولی دو تصادف غیر منتظره باعث سردرگمی صاحب منصب در رابطه با کودتاچیان و جنرال می شود: 1 - رئیس دولت بنا بر هر اتفاقی که پیش آمده بود از حضور در دعوت معذرت می خواهند، اما اطمینان دارم که از دسیسه اطلاع نداشت. 2 - غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز با اینکه شخص نهایت جسور و ناترس بود، اما در آن زمان محتاط هم بود. بناءً یک کندک افراد مسلح را تحت قوماندانی چند صاحب منصب از جمهور یخواهان به اطراف کمپ جمهوری جهت محافظت از مهمانان توظیف می کند.»

«نیامدن رئیس دولت به کمپ و محاصره ناگهانی کمپ از جانب افراد مسلح قوای مرکز با اینکه هر دو تصادفی بود، اما تصادفی پنداشتن آن برای مشاهدی که خود و رفقاییش در محاصره عساکر افتاده باشند، ناممکن به نظر می آمد و بالطبع با اطلاع از چنین خبری جنرال از فرمان حمله و شورشیان از حمله بر کمپ ریاست جمهوری باز می ماند.»

داکتر شرق از اینجا به بعد سخن را بطرف جنرال مستغنی می کشاند و می نویسد: «بعد از سر و صدای اشتراک جنرالی از اردو با شورشیان جهت سقوط دولت جمهوری، رئیس دولت در این باره نه با کمیته مرکزی جمهوری صحبتی داشت و نه تمایل بحث روی آن. احتمالاً به این دلیل بوده باشد که کودتاچیان 26 سرطان از حضور فعال جنرالان بعد از کامیابی در کودتا، برخلاف تمایل رئیس دولت به آنها، خصوصاً از تقرر عبدالکریم مستغنی به حیث لوی درستیز اردو، راضی نبودند.» (حسن شرق: "کودتای پنجم..."، افغان جرمن آنلاین، قسمت پنجم، صفحه 3)

شرق درباره مقرری جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و عقده کمیته مرکزی در برابر او می نگارد: «بناءً بعد از موفقیت در تغییر نظام، گماشته شدن وی به حیث لوی درستیز در رهبری اردو با اینکه کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس جمهور را در تقرر وی تأیید کرده بود، ولی باز هم برای اکثر کودتاچیان سوال برانگیز شده بود، زیرا چنین اقدامی در هیچ کودتای نظامی در هیچ گوشه ای از جهان سابقه نداشت که رهبری اردو را بعد از موفقیت، کودتاچیان به شخصی واگذار شوند که نه به کودتا عقیده داشته باشد و نه به کودتاچیان باور. لذا کودتاچیان خصوصاً اعضای کمیته مرکزی از ستر [لوی] درستیز احساس خطر می کردند و بالمقابل لوی درستیز از کمیته مرکزی جمهوری و جمهور یخواهان، خصوصاً تانکیست ها با حدس و گمان از مستغنی نام می بردند. زیرا مستغنی بعد از تقرر به حیث لوی درستیز به آنانی اعتماد می کرد که با کودتاچیان 26 سرطان مخالف و بی اعتماد می بودند. چون دولت جمهوری به دلایلی که پیشتر گفته شد با خودداری از نشر و افشای چنین حادثه بزرگی که به گوش هر کس از زبان هر کس چیزی گفته و ساخته و پرداخته می شد، باز هم سکوت اختیار کرده بود، بناءً هر کس به شکلی از اشکال جنرال مورد نظر خویش را متهم و شریک قضیه می شمرد.» (مأخذ بالا.. قسمت پنجم، صفحه 4 و 5)

شرحی از غوث الدین فایق: از همان روزهای اول کودتا آشمار بود که فایق وزیر فواید عامه با داکتر شرق چندان میانه خوب نداشت و با جناح چپ کودتا در کشمکش بود، در کتاب "رازی را که نمیخواستم افشاء گردد" مطالبی دارد که در اینجا فقط بذکر یک قسمت آن در مورد کودتای شب جشن بسنده میشود. او از شخصی یاد میکند که نزدش آمده و برایش اطلاع داده که یک کودتا علیه محمد داؤد در نظر است و خواسته تا موضوع را به آگاهی برساند، چنین می نویسد: «او [آن شخص] قرآن شریف را از بکش کشیده سخنانش را با سوگند به کلام الهی تاکید... [کرد]، آنوقت بحرفهایش باور کردم در خصوص کودتا بر علیه محمد داؤد خان که گفت پلانی دارند. من تیپ کوچک و جیبی ثبت آوازی 30 دقیقه که با خود داشتم، برایش دادم و گفتم که الی روز دوشنبه 29 سرطان 1354 نتیجه را گرفته برایم بیاور. او دو روز بعد از یک جلسه خصوصی که طرح روز کودتا در آن دایر شده بود، اشتراک کرده کست ثبت شده را برایم رساند. من بعد شنیدن کست فوری نزد رئیس جمهور [رئیس دولت] به بهانه کاری رفتم و بعد اجرای کار برایش گفتم از دشمنان وطن و مخالفین دولت ثبت آوازی بدستم رسیده، اگر وقت و حوصله شنیدن را داشته باشید، به شما بشنوانم. خوش شد من تیپ را از بکس کشیده کست ثبت شده را شنوایم. برایم گفت: آواز حسن شرق معلوم میشود. من گفتم نمیدانم. سه مراتبه کست را شنید. بعد برای اینکه خجالت انتخاب و رد سخنان حقایق گفته شده قبلی ام را نکشیده باشد، برایم گفت: تخنیک جهان امروزی به حدی پیشرفته که آوازی یکی را با دیگری مشابه میسازند. من در پاسخ گفتم: نام چند شخصیت هایی که در کست از آن نام برده شد، آنرا چطور؟ آنوقت در چوکی که نشسته بود، به عقب تکیه زده، آه سردی کشیده گفت: ای وزیر صاحب برای شناخت انسان ها عمر آدمی ناکافیست!»

فایق همچنان از یک جلسه اضطراری کمیته مرکزی یاد میکند که در آن رئیس دولت از موجودیت اختلافات یاد کرد. فایق جریان را چنین شرح میدهد: «بتاریخ 31 سرطان 1354 تلیفون از دفتر ریاست جمهوری برایم رسید که ساعت 3 بجه بعد از ظهر به جلسه کمیته مرکزی اشتراک کنید. وقتی داخل سالون شدم... در این لحظه گفتند رئیس جمهور آمد، همه به جاهای خود قرار گرفتیم. رئیس جمهور با جبین عبوس و خشم آلود وارد مجلس شد به حالت خفقان و تأثر چنین آغاز به سخن نمود: "رفقا! من در طول ماموریت های دوره کارم این قدر رنج و فشار روحی که درین مدت کودتا کشیده ام، ندیده ام. نمیدانم که علت این قدر زد و بندها و اختلافات چیست؟ امروز تصمیم گرفته ام که در همین جلسه عوامل را بخود معلوم و در حصه اشخاص ملزم و مقصر تصمیم قاطع اتخاذ کنم. بناء شما را بکلام الهی و تمام مقدسات ناموس و شرف سوگند میدهم که حقایق و موجبات اختلافات هر چه باشد و به هر کس که ارتباط میگیرد، مردانه و اراظهار کنید."»

فایق علاوه میکند: «هیچ فردی از اعضای مجلس آهی بر لب نکشید، من از جا برخاسته گفتم... به حکم وجدان خود را مکلف میدانم تا جائیکه حقایق به من معلوم است، در موضوعات مورد نظر روشنی افکنم و بالای کسیکه اعتراض وارد است، از آن ثبت آواز شاهد و سند به امضای شخص بدست دارم... از رئیس جمهور اجازه خواسته و با ابراز حقایق آغاز به سخن کردم. چون حسن شرق در صف مقابلم قرار داشت گفتم: منشاء تمام بی عدالتی ها و بدبختی های امروزی و اختلافات کمیته مرکزی آقای حسن شرق است.» در ادامه فایق در گفتار خود به چند موضوع اشاره کرد که یکی این بود: «معاون صاحب صدارت پرچمی و کمونیست مطلق است. تمام پرچمی های دو آتسه را در کمیته مرکزی و کابینه جای داده [و حرفهای دیگر...].» در کتاب فایق شرح و بسطی دیگر هم بیان شده که ذکر آن در اینجا لازم نیست و اما در پایان طوریکه فایق می نویسد، داکتر شرق معذرت خواهی کرد و رئیس دولت در پاسخ گفت: «انسان هر وقتیکه از راه منحرف نقصان و قصور برگردد و نادم اعمال گذشته خود شود، به نفع شخص بوده و قابل بخشش است.» (برای شرح مزید دیده شود: غوث الدین فایق: "رازی را که نمی خواستم افشاء گردد؟"، پشاور 1397، صفحه 118 - 121)

به کدام یک این دوا دعای ضد و نقیض باور کرد؟ دریافت حقیقت کودتای شب جشن کار مشکل است، چون در مطبوعات وقت مطالبی قابل توجه در زمینه به نشر نرسیده و ادعای اشخاص و یا شایعات مربوطه نیز باید به دقت و احتیاط بررسی شوند. جای شک نبود که در داخل نظام کشمکش و جدالهای مختلف به وجود آمده بود و محمد داؤد در وسط این جدالها در موقف حساسی قرار داشت. بطور عموم بین جناح چپ کمیته مرکزی و جناح راست آن و ضمناً نقش لوی درستیز جنرال عبدالکریم مستغنی و وحید عبدالله به حیث دو شخصیت با نفوذ و بسیار قریب با رئیس دولت حالتی بار آمده بود که هر جانب برای تضعیف و حتی دور ساختن جناح مقابل

بطور جدی فعالیت مخفی داشتند و هر جناح برای استغاثه و شکایت از جناح دیگر اطلاعات ضد و نقیض را به رئیس دولت میدادند و می کوشیدند تا موقف رقیب را نزد رئیس دولت ضعیف سازند.

داکتر حسن شرق در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" اعتراف میکند که: «تشویق و پشتیبانی بسیاری از کودتاجیان از من و مخالفت آنها با حزب انقلاب ملی این ذهنیت را تقویه بخشیده بود که بصد محمد داؤد کودتایی در حال تکوین است و شاید تکرار این گفته ها سبب تشویش محمد داؤد شده باشد. اما نویسنده [داکتر شرق] هرگز چه در حضور و چه در غیاب جنبه احترام و احتیاط را از دست نداده ولی با تمام این [احتیاط]، آوازه مخالفت بنده با محمد داؤد از حلقه های داخلی به مطبوعات خارجی راه یافته بود... شاید بروی همین اصل و کناره گیری اینجانب از دسته مخالفین شوروی بوده باشد که به حوت 1354 در اثنای ملاقات با جلالتماب پوزانف سفیر اتحاد شوروی در قصر صدارت آقای ایرشرف مستشار سفارت که با وی جهت ترجمانی آمده بودند، به من پیشنهاد کردند که: تعدادی از صاحب منصبان اردو و شخصیت های سیاسی که با سیاست و روابط نیک میان دو کشور علاقه خاص دارند و در صورت تمایل شما سفارت حاضر است آنها را به شما معرفی نمایند تا به مشوره شما مبارزه کنند.» (داکتر شرق: "کرباس پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، 1991، صفحه 139)

اگرچه داکتر شرق از قبول این پیشنهاد طفره میبرد، اما این سؤال باقی می ماند که سفیر شوروی روی کدام اعتماد و انگیزه همچو پیشنهاد مهم و خطرناک را به داکتر شرق ارائه کرد، مگر آنکه روابط نهانی در میان بوده باشد، چنانکه این عبارت او «کناره گیری اینجانب از دسته مخالفین شوروی» معنی میدهد که موصوف با موافقان شوروی روابطی داشته و به همین دلیل به مخالفت با حزب انقلاب ملی پرداخته بود. همچنان داکتر شرق می نویسد: «با گفتگوهای دلسرد کننده و اتهامات دور از حقیقت و به کنار گذاشتن تعداد زیاد از کودتاجیان از جریان حزب انقلاب ملی، خوشبختانه اکثریت شاملین کودتا بدون توجه به آنها بمقابل محمد داؤد بی حرمتی نکردند...، ولی برای کودتاجیان جوان و سرسپردگان 26 سرطان تحمل چنین بی اعتنائی ها... و بی توجهی شخصی محمد داؤد به آنها سبب گردید تا به احزاب و گروه های مخالف روی آورند و یا از همکاری و اشتراک به حزب انقلاب ملی صرف نظر نمایند.» (کرباس پوشها... صفحه 132)

جای تعجب است که کودتا چیان جوان به حیث "سر سپردگان 26 سرطان؟؟" چطور به خود اجازه دادند که به دلیل بی اعتنائی و یا بی توجهی شخص رئیس دولت از اصل اعتقاد و "سر سپردگی" خود به "انقلاب" 26 سرطان به یک بارگی منصرف و خود را در دامن دشمنان 26 سرطان بیندازند؟ واضح است که این "روی آوردنها" نه یک پدیده آنی، بلکه ادامه همان سازماندهی های مخفی قبلی بود. (شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه.."، قسمت سوم، صفحات 10 و 11)

در اینجا باید از خود پرسید که جنرال مستغنی با از بین بردن رئیس دولت محمد داؤد در این توطئه کی را میخواست در راس قدرت قرار دهد، در حالیکه او خودش به هیچ وجه در نظر نداشت تا در آن مقام قرار گیرد و شخصی واجد چنین شهرت نیز در جوار او نبود تا مستغنی بخاطر او به چنین کار اقدام کند و او را بجای محمد داؤد بر صریر قدرت بنشانند. اینکه بعداً بعضی از تنظیمهای جهادی ادعا کردند که جنرال مستغنی با آنها همکاری بود، یک ادعای بی اساس است، زیرا اگر چنین می بود، او به حیث لوی درستیز قوای مسلح در شکست و انهزام حملات در پنجشیر و دیگر ساحات فعالانه در جهت دفاع از نظام جمهوری عمل نمیکرد. اما جناح چپ کودتا از قبل برای همچو جانشینی پلان مشخص داشت و بر طبق مدل مصر دیریا زود باید آنرا عملی میکردند. با دلایل متذکره میتوان تا حدی به عمق موضوع پی برد و احتمال اینکه اقدام به کودتا در شب جشن و از بین بردن رئیس دولت از طرف جناح چپ کودتا صورت گرفته باشد، بیشتر قرین به واقعیت پنداشته میشود. (برای شرح مزیده دیده شود: کتاب "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد..."، از این قلم، صفحه 655 تا 672)

پایان قدرت "دوست قدیم و رقیب جدید" در نظام جمهوری:

داکتر شرق بطور حرامان زده از روزهای اول کودتا یاد میکند و می نویسد: «واقعا خاطره انگیزترین و پر شورترین دقایق زندگی کودتاجیان دقایقی بود که با پشت سر گذاشتن بزرگترین مخاطره، بزرگترین موفقیت را نصیب شده بودند و با معرفی یکدیگر با چشمان پرازاشک شادی همدیگر را به آغوش میکشیدند و می بوسیدند. ولی حالا برخورد با جمهوریخواهان طورریست که اصلاً چیزی به وقوع نپیوسته باشد.» [در حالیکه در

جمله بالا از کودتاچیان یاد شده و اما در جمله بعدی سخن از جمهوریخواهان است، معلوم میشود که مقصد از جمهوریخواهان همان حلقه خاص داکتر شرق یا به عبارت دیگر "جناح چپ کودتا" خواهد بود - کاظم] .

او می افزاید: «به راستی از پس منظر چنین اتفاقی آنهم با سرسپرده ترین دوستان خویش، با اینکه نفر دوم کشور بودم به خود می لرزیدم و با حضور داشت ده ها و صدها بلی! قربان! [گویان] درباری، احساس تنهایی می کردم... به محمد داؤد گفتم: گرفتاری های بیش از حد اداری مانع آن گردیده است تا دوستان منتظر و علاقه مند خویش "همرزمان کودتا" را ملاقات کنید. آنها بی صبرانه انتظار دیدار شما را دارند و خیلی هم آرزو دارند تا آنچه در کشور می گذرد، خصوصاً از جریان سفراخیر شما به ایران از زبان شما بشنوند. گفت: تشکر از یادآوری و مصلحت اندیشی شما، واقعاً در دیدار با کسانی که در تأسیس جمهوریت در افغانستان پیمان بسته بودیم، سهل انگاری شده است و آنانی را که بایستی مرتباً می دیدم بیشتر از سالی شد که با هم ندیده ایم. به قوماندان گارد بگوئید در هفته آینده دعوتی جهت دیدار همه کودتاچیان ترتیب دهند تا یکبار دسته جمعی با هم دیدار و گفتگو کنیم و سپس هر هفته چند نفر آنان را خواهم دید و ضمن صحبت نان چاشت را با آنان خواهم خورد. قوماندان گارد احمد ضیاء مجید همه هم پیمانان کودتای 26 سرطان را دعوت می کند. اما متأسفانه قبل از روز موعود سید عبدالاله و عبدالقدیر بعد از دیدار با رئیس دولت به قوماندان گارد خبر می دهند که رهبر گفت دعوت تا هدایت ثانی معطل باشد. در ملاقات های بعدی مثل اینکه هر دوی ما خبری نداشتیم و از دیدار با یاران کودتاچی یادی نشد، اما پی گیرانه در تلاش بودم تا علت آنرا دریابم.» ("کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه"، قسمت چهارم، صفحات 7 و 8) [احتمال دارد محمد داؤد خطر یک توطئه را در دیدار خود با جناح چپ کودتا حین این دعوت احساس کرده بود که فوراً هدایت به تعویق آن داد و دیگر یادی از آن نکرد - کاظم]

داکتر حسن شرق که تا هنوز مرد درجه دوم نظام بود، بسیار ماهرانه به نفع پرچم این بازی را پیش می برد و همه تلاش او بر آن بود تا اعتماد رئیس دولت و صدراعظم را کمافی السابق به خود جلب دارد و در عین زمان کوشید تا بارتخریبات را بر جناح رقیب یعنی جناح خلق بیندازد و خود را باز هم زیر سایه نظام پنهان نماید. اما محمد داؤد از تلاش های شوروی مبنی بر ایجاد وحدت بین این دو جناح کاملاً آگاه و سخت نگران بود و در این راستا به نیرنگ داکتر شرق نیز پی برده و ظاهراً این نقش "دو رویه" او را به رخ نمی کشید، اما تدریجاً او را، در حالیکه هنوز هم در مقام معاونیت صدارت قرار داشت، عملاً از حلقه نزدیک خود دور نگهداشت.

نکته قابل ذکر دیگر در سردی روابط محمد داؤد با جناح چپ کمیته مرکزی را میتوان در تقرر عده ای از پرچمی ها بوسیله فیض محمد وزیر داخله در مربوطات آن وزارت دانست. از آنجائیکه فیض محمد از جمله گروپ داکتر شرق و منسوب به جناح پرچم بود، انگیزه مقرر پرچمی ها بر میگردد به همان پلان اصلی که باید جناح چپ کودتا با استفاده از صلاحیت و مقام خویش به نصب اشخاص همفکر حزبی خود به سرعت اقدام میکرد تا بدانوسیله با اشغال مقامها در هر سطح به پخش نفوذ سرتاسری خود می افزودند و تدریجاً همه اختیار و قدرت را در دست می گرفتند، چنانچه قبلاً تذکر رفت عین تاکتیک در مدل مصر نیز بکار گرفته شده بود. محمد داؤد که از این پلان آگاهی داشت، فیض محمد را زیر فشار قرارداد تا غیر مستقیم این موضوع را به سائراعضای گروپ جناح چپ کودتا در راس آن داکتر شرق تفهیم کند و به آنها هوشدار دهد.

در این رابطه به این قسمت از نوشته داکتر شرق توجه شود: «فیض محمد وزیر داخله طبق معمول جهت اخذ هدایت در رابطه با بعضی موضوعاتی که اجرای آن از صلاحیت وزیر بالاتر بود، به صدارت آمده بود. اما بر عکس روز های دیگر خیلی برآشفته و به هم خورده به نظر می آمد. قبل از اینکه چیزی بپرسم گفت: نیم ساعت قبل حضور رهبر برایم خیلی جدی و با عصبانیت گفت که: چرا شما کمونیست های مربوط به پرچم را که مخالفین جمهوری هستند، به حیث ولسوال مقرر کرده اید، آنهم در صورتی که اکثریت کامل مردم افغانستان از آنها و عقیده و وابستگی شان نفرت دارند.

خدمت شان گفتم که: طبق قانون ولسوال ها مامور های رتبه 5، 4 و 3 هستند و مقرری آنها به صلاحیت صدارت میباشد، نه وزارت داخله. من طبق هدایت معاون صاحب چند نفر پرچمی و چند نفر خلقی را از رده های پایین حزب دموکراتیک خلق مقرر کرده ام و همچنان در وزارت عدلیه بیش از 0 نفر اخوانی به حیث قضات در محاکم عدلی به امر معاون صاحب [داکتر شرق] مقرر شده اند. معاون صاحب بعد از تشکیل کابینه جمهوریت

به همه وزرا هدایت داده بود که هیچ مامور دولت را به روی عقیده و وابستگی آنها به احزاب با اینکه احزاب قانونی نیستند، برطرف نکنند مگر آنانی که عملاً در تخریب جمهوریت اقدام نمایند. رهبر بدون توجه به عرایض فرمود: "همه می گویند شما پرچمی هستید!"» [از این مجمل خود حدیث مفصل بخوان! - کاظم]

در نوشته های داکتر شرق یکنوع پراگندگی و ادعاهای ضد و نقیض به وفرت دیده میشود که بعضاً خواننده را دچار تشتت فکری می سازد، مخصوصاً کسانی را که نوشته های او را با دقت مطالعه کنند. این مشکل بخصوص در کتاب دوم و سوم او یعنی "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت" و "کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه" بیشتر دیده میشود و دلیل این روش آنست تا به اصطلاح او میخواست "پل پای" خود را در رویدادها پنهان کند و بعدها هنوز هم خود را دوست و نزدیک به محمد داؤد نشان دهد، اما بیخبر از آنکه گذشت زمان پرده از روی همچو حالات بر میدارد.

محمد داؤد با ملاحظه بروز این فضای بی اعتمادی و اختلاف نظرهای رو به تزاید بین خودش و داکتر شرق از یکطرف و بین شرق و سائهمکاران نزدیک خود از طرف دیگر و نیز به دلیل روابط نهران و آشکار شرق با پرچم - بالاخره به این نظر رسید که باید این معضله را به نحوی حل کند که به اصطلاح "هم لعل بدست آید و هم دل یار [بسیار] نرنجد". لذا تصمیم گرفت تا "دوست قدیم و رقیب جدید" خود را با ملایمت و الطاف در ماه ثور 1356 به حیث سفیر کبیر افغانستان در توکیو مقرر کند و نیز متعاقباً ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری را که از دستیاران شرق و از طریق او متمایل به پرچم شده بود، نیز به حیث آتشه نظامی به هند بگمارد.

(پایان سلسله مقالات به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم